

انتقاد کتاب

سید محمد محیط طباطبائی

افغاننامه

تألیف دکتر محمود افشار - جلد اول - تهران - ۱۳۵۹ .

مطالعه کتاب مفید و جامع "افغاننامه" اثر استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمود افشار که علاوه بر پژوهش در مسائل تاریخی خاص بدان بوم و بر غالب فضایی مشترک میان ایران و افغانستان کنونی را در بر گرفته است، خاطره ارتباط دراز مدت و دیرینه تاریخ قدیم مادر کهنسال ایران و فرزند جدید و جوان او را در ذهن جوپای این ضعیف که همواره آرزو مند تشبیه روابط خویشاوندی میان ایرانیان و افغانان و مزید علاقه همزیستی میان برادران تاجیک و افغان و هزاره بوده چنان زنده و تازه کرد که خود را ناگزیر دیدم به شکرانه این سلسله جنبانی تذکرتوجه کلمه‌ای چند درباره اصل موضوع و این اثر تازه که بر بسیاری از نقطه‌های تاریک تاریخ مشترک روشنی می‌افکند، به عرض خوانندگان محله آینده برسانم.

وجود تاریخ عام و شامل و کلی برای اقوام آریایی که در زیر لوای واحدی برای سرزمین سر بلند که در میان رودهای سند و دجله و فرات و آمو و جبال پامیر و قفقاز و دریای خزر و خلیج فارس گسترده و با کمال سرفرازی این مهاجران نورسیده را در آغوش محبت گرفته و از دو هزار و شصت سال پیش، حکومت واحدی را در این حوزه تشکیل داده و همقدم با حوادث گوناگون تاریخی پیش رفته‌اند تا به صورت کنونی درآمده‌اند، هرگز مانع از آن نبوده که هر دسته‌ای از اینان در هر گوشه‌ای از فلات پهناور میزیسته‌اند تاریخ مخصوص به گذشته محدود و محصور خود داشته باشد. چه، وجود تاریخ کلی و جامع اطراف و اجزا برای هر یک از واحدهای بزرگ جغرافیائی مانع از این نمی‌شود که هر جزئی از این اجزاء آن کلی، سرگذشت خاصی برای خود و سکنه‌اش داشته باشد.

چنانکه در هندوستان و چین با روم و یونان همین معنی ملحوظ است، در ایران که مقلوب کلمه آریان و سرزمین دیرین آریاهای نورسیده را معرفی میکند همین موضوع مشهود و در کنار تاریخ جامع ملک و ملت ایران برای بخشهای جغرافیائی یا ساتراپها و کوستها و ولایتها و استانهای مختلف و مردمی که در آنها سکونت یافتند تواریخ متعددی در طی ازمنه دور و نزدیک تدوین شده است. چنانکه میدانیم بخشهای سیستان و خراسان و کرمان و فارس و کردستان و آذربایجان و گیلان

و طبرستان همچون شهرهای بلخ و سمرقند و بخارا و نیشابور و بهیق و ری و قزوین و قم و اصفهان و یزد و طوایف کرد و لر و بختیاری و افشار و کعب و بلوچ، شهرنامه‌ها و کارنامه‌های مخصوص به خود را درون چهار چوب یا استخوانبندی تاریخ عمومی ایران حفظ و نقل کرده‌اند.

در بخش شرقی از فلات ایران که به اعتبار موقعیت طبیعی‌اش "خراسان" یا مشرق آفتاب خوانده می‌شود، بخش خوارزم و سیستان و بدخشان و شهرهای بهیق و نیشابور و هرات و بلخ و سمرقند و بخارا صاحب تاریخ‌نامه‌های جداگانه‌ای به فارسی و عربی بوده‌اند. اما بخش جنوب شرقی خراسان که در دامنه کوههای سلیمان و مشرف بر جلگه، سند قرار دارد مانند قندهار و کابل بواسطه اتصال دیرینه‌ای که با دره، سند و حکومت هند داشته‌اند از این مزیت محروم مانده‌اند. یا آنکه سرگذشتنامه آنها از قالب به هم پیوسته تاریخ ایران در زبانهای فارسی و عربی جدا مانده و پیش از دوران تشکیل حکومت درانی در قندهار، معروف و مشهور نشده‌اند.

آری افغانستان سونبیاد مانند طبرستان و سیستان و کرمان و فارس دیرین تاریخ مدون قدیمی نداشته و سرگذشت افغانان کوه‌نشین منطقه پیش از خروج محمود غلجائی بر شاه سلطانحسین، درون وجود پاتانها یا پختونهای دامنه کوهستان فاصل میان هند و ایران از نظر تشخیص و تحدید تاریخی و جغرافیائی ما مستور بوده است.

در این صورت باید به یاد آورد که تاریخ افغانستان از صده دوازدهم هجری آغاز میگردد که قبایل غلجائی و ابدالی و سدوزائی در حوادث داخلی فلات ایران نقش مؤثری یافتند و احمد شاه ابدالی خود را وارث بخش شرقی از قلمرو شاهنشاهی جدید نادر در فاصله قندهار و پشاور شمرد. چه، محمود و اشرف غلجائی که پیش از احمدخان بر حکومت صفویه چیره شده و در اصفهان جای شاه صفوی را گرفته بودند هرگز سخنی از افغانستان مستقل برای منطقه قندهار و کابل در پیش نیاوردند بلکه خاندان ابدالی بودند که توانستند این اصطلاح تازه جغرافیائی را بر اصطلاحات متداول تاریخ فلات ایران بیفزایند.

بعد از دوران نادری که احمد ابدالی دست پرورده نظامی نادرشاه در کابل به تشکیل حکومت درانی مستقلی و کنار حکومت افشاریه خراسان پرداخت، میرزا تقی خان شیرازی که از طرف نادر بر ایالات غربی رود سند، حکومت داشت، قدرت و ثروت قلمرو حکومت خود را در اختیار احمد شاه نهادوپایه قدرت و نفوذ او را در قلمرو اداره خویش استوار کرد. از این هنگام است که حکومت جدیدی جدا از تشکیلات سیاسی ایران در میان هند و ایران به نام حکومت افغان در دامنه جبال سلیمان و به اسم افغانستان به ظهور پیوست.

این حکومت تا دوره فاجاربه از نظر حقوق برونمرزی هنوز در نظر دولتهای اروپائی ذینفع در امور سیاسی آسیا وابسته به دولت ایران شناخته میشد، چنانکه برخی از عهدنامه‌ها که میان ایران و انگلیس بسته میشد بدین معنی اشاره داشت.

اما بعد از آنکه حکومت ایران نتوانست سیادت خود را بر ولایات شمال رود ارس در برابر توطئه و هجوم روسیه حفظ کند و تار از بکان و ترکمانان خیره نامر و و سرخس را فرو گرفت حکومت

هند انگلیس برای تاءمین منافع خود در هند به قصد برهم زدن رشته ارتباط قدیمی میان ایران و افغان از هیچگونه تلاشی فرو نگذاشت.

انگلیسها بدین ترتیب پس از زوال خاندان ابدالی افغانستان که دوام رابطه با ایران را بر ارتباط با هند انگلیس در موازنه ترجیح میدادند در حاکمیت افغانستان دوست محمدخان رقیب آنها موجبات نفوذ مستقیم خود را در افغانستان زمینه سازی کردند تا آنکه حمایت بریتانیای کبیر بر خانواده دوست محمد خان بطور قطعی تحمیل شد. و در ضمن موجبات اتحاد میان چهاربخش جداگانه قندهار و کابل و بلخ و هرات بطوری فراهم آمد که از پیوستن آنها به یکدیگر افغانستانی در مرزهای محدود شناخته شد که در عین حال مورد تصدیق و تشخیص ایران و روس هم قرار گرفت.

وجود اکثریت پارسیزبان تاجیک و اقلیت نیرومند دریگوی هزاره شیعه و قزلباش که از لحاظ مذهبی و فرهنگی طرفدار شیعیان پارسیزبان ایران آشکارا و نهفته شناخته میشدند حکومت حامی را در هند بر آن داشت تا از همه وسایل تبلیغاتی برای ایجاد روحیه منجز و متغیر و محتاط و بدگمان در میان دسته‌های مختلف سکنه افغان نسبت به دولت و ملت ایران استفاده کند و هرکه و هرچه را که به نسبت ایرانی و صفت ایرانی منسوب و موصوف باشد از دیده اعتبار فرو افکند. مثلاً کلمه "ولایتی" که در زبان فارسی هند مرادف صفت "ایرانی" بود از معنی مطلوب دیرینه خود انتزاع یافت و به جای آن غربی و اروپائی بکار رفت تا مبادا در ذهن مردم هند و افغان آن اثر پسندیده دیرین خود را باقی بگذارد.

قضا راجنگ جهانی اول قیدی را که امیر دوست محمدخان و پسرش امیر شیرعلیخان و پسرزاده‌اش امیر عبدالرحمن خان بر دست و پای ملک و ملت افغانستان نهاده بودند سست کرد و پسرش اش امان - الله خان را برانگیخت تا طوق حمایت انگلیس را از گردن خود و کشورش بردارد. انگلیس هم از بیم نفوذ روسیه، بلشویکی از راه بلخ و کابل در هندوستان مجبور به قبول استقلال افغانستان شد. دولت و ملت ایران بدون توجه به مشکلاتی که از یکقرن در میان آمده بود فوراً "حکومت مستقل جدید افغانستان را شناخت و باب ارتباط سیاسی و فرهنگی را گشود و انتظار میرفت در آینده نزدیک آنچه در مدت یکصدسال از طرف انگلیس تخم نفاق و جدائی و بدگمانی در میانه کاشته شده بود از میان برداشته شود.

اما نفوذ آموزگاران ترکی که از دوره امیر حبیب الله خان به دلالت مشاور سیاسی او محمودخان طرزی (تربیت شده دستگاه سلطان عبدالحمید عثمانی در شام) برای تعلیم و تربیت جوانان افغانی به مدرسه حبیبیه کابل راه یافته بودند، موقع را غنیمت شمردند تا آن بذر نفاق کشته سیاست انگلیس را در دل نسل جدید افغان مستغل ریشه دار سازند و به آب کینه کهنه توران و ایران و هیاطله و ساسانی و سنی و شیعه عثمانی و صفویه آبهاری کنند.

در نتیجه این بدآموزی کسانی که همیشه میخواستند باخته‌ها و زیانهای حدود غربی کشور خود را در مرزهای شرقی و به ضرر ایران جبران کنند همه تلاشهای خیراندیشانه‌ای که برای رفع سوء تلقینها و بدگمانیهای گذشته در طهران و کابل به کار میرفت بی نتیجه ماند و از زبردست این معلم

بیگانه، پروردگان نوآموخته‌های بیرون آمدند که نه تنها ریشهای درون و برون گذشته را ترو تازه نگاه داشتند بلکه مشکلات تازه‌ای را در زمینه زبان و فرهنگ و تمدن و تاریخ و جغرافیای مشترک دو کشور به وجود آوردند.

اختیار زبان پشتو که ره آورد فبایل پاتان از دره پنجاب به دره هیرمند و آمو شمرده میشد بجای زبان فارسی که بومی برخاسته و پرورده بلخ بامی و هدیه دریگویان کنار رود آموبه به ایرانیان دوره اسلامی بود شاید بزرگترین شق عصائی بود که به دست پروردگان مکتب حبیبیه کابل و دست پروردگان مللمان اعزامی ترکیه در افغانستان به وجود آمد.

چند سال پیش شعر دری شیوائی با خط فارسی زیبای فیضی طراح زبان دیگر برای ملت دیگررا در مجله پیمانادیدم و بر قدرت تأثیر بدآموزی بدخواهان هردو ملت انگشت تعجب به دندان گرفتم. امکان تصور وجود سابقه اختلافی میان سکنه فلات پهناور در شرق و غرب ایران موضوع ایجاد تاریخ جداگانه‌ای را بر بساط بحث نهاد و افرادی از داخل و خارج بر آن شدند که در میان مجموعه حوادث و فضاها و اشخاص مربوط به تاریخ چند هزار ساله ایران هرچه و هرکه را به کار این تفرقه افکنی بتواند بخورد و جدا سازد و از آن گوشه‌ها و تپه‌ها و پاره‌ها و افسانه‌ها و افراد داستانی یا باستانی یک طعمه تاریخی به اسم تاریخ افغانستان بسازند و بپردازند که برای قبول و تصدیق آن بنا به گفته اتاتورک بایستی نسل تازه‌ای تربیت کرد و به وجود آورد که قابلیت قبول چنین ساخته‌ها و پرداخته‌های بی سابقه را داشته باشد.

اینک تحول اوضاع منطقه و تعدد مراکز تبلیغ و تأثیر در مشرق و شمال و مغرب فلات ایران بر توسعه این حرکت نا مطلوب کمک فراوان کرده و پیوسته بر عرض و عمق فاصله آن افزوده است. قیام بچه سفای تاجیک و غلبه بر امان‌الله خان گرچه به همت ماموزان تپه‌سار کوب شد ولی پشتوزبانان آسیب دیده را برانگیخت تا عوامل تفرقه میان افغانستان فعلی را با سایر سکنه فلات ایران تازه و نیرومند و ریشه‌دارتر سازند.

از ۱۳۰۲ شمسی که پیروزی برادران افغانی را در جنگ استقلال ۱۳۰۲ سرودم و ستودم اکنون پنجاه و هشت سال میگذرد که خود را همواره در شادیهها و غمها شریک ایشان دانسته‌ام و هرکجا به سرمیبرده‌ام خواه در طهران و خواه در دهلی و میسور و لاهور و بغداد و دمشق و بیروت و کابل همواره سعی داشته‌ام که لازمه برادری و دوستی را صمیمانه به جا آورم و تاحدی که بتوانم جلو دسیسه‌ها و توطئه‌های فکری و قلمی نفاق افکنان دور و نزدیک را بگیرم.

وقتی حکومت جمهوری در افغانستان برپا شد برای شرکت در شادمانی برادران به کابل رفتم. در این سفر که مقدمه نزدیکی بیشتر در میان تاجیکهای پارسیزبان با افغانهای پشتو زبان و هزاره‌های دریگو و قزلباشهای مهاجر دردست عمل قرار گرفته است از این رو به نزدیکی میان افغان و ایران هم امیدوار شدم. اینک آرزو دارم این پژوهش و کوشش مؤلف ارجمند افغاننامه در تجزیه و تحلیل نکات و نقاط مورد اختلاف قدیم و جدید مانند راهنمایی برای تأمین عوامل دوستی و برادری مطلوب، منظور نظر علاقه‌مندان کابل و طهران قرار گیرد.

مؤلف فرزانه، افغاننامه در این راه سابقه سعی و همت و خدمت فراوانی داشته‌اند و پیوسته در صدد کاستن موارد انفصال و افزودن وسایل اتصال میان برادران ایرانی و افغانی بوده‌اند و همواره در تحریر مقاله‌ها و سرودن چکامه‌ها این حسن نیت و قصد خیر خود را با صمیمیت و صفا اظهار داشته‌اند. اینکه که با تألیف و تدوین و طبع ممتاز این اثر بی‌نظیر به تشریح و تجزیه و تحلیل اسباب و علل و موارد اختلافات جدائشها و بیان سابقه‌های دور و نزدیک آنها پرداخته‌اند انتظار می‌رود این بذل همت و حسن نیت و صمیمیت مورد توجه کامل برادران همزبان و همسرنوشت هر دو کشور واقع شود تا هرچه زودتر جلد دوم کتاب که فهرست ابواب آن را در پایان جلد اول ذکر کرده از مرحله چاپ و صحافی بگذرد و به دست علاقه‌مندان برسد و فایده، کتاب را تکمیل کند.

مطالعه این مجموعه، جامع که آرزوی انتشار جزء دوم آنرا داریم می‌تواند هر فرد علاقه‌مند را بهتر در جریان کیفیت و مراحل اختلافات گذشته بگذارد، همان اختلافاتی که از غفلت‌ها و مسامحه هائوسهل انگاریها و تنگ حوصلگی‌ها و احمیانا "کج‌بینی و بدگمانی افرادی از این سو و آنسو در طی دو قرن ناشی شده است.

مؤلف افغاننامه سیاست‌شناسی دوراندیش و خیرخواه و شاعری حساس و وطنپرست و پیری‌دانا و سردوگرم روزگار دیده و چشیده است که در بیان عقاید و نظریات سیاسی خود احمیانا" با برخورداری از لطف طبع و حسن ذوق میکوشد که حاصل تجربه و معرفت سرشار خود را در مسائل غامض سیاسی و مشکلات اساسی زیرچشم مطالعه، همگان قرار دهد و در عین حال بدیشان این آزادی اندیشه و اختیار را میدهد که به میل خاطر خود هرچه را مقرون به حقیقت و واقعیت و مصلحت میدانند برگزینند.

جلد اول افغاننامه را از آغاز تا فهرست جلد دوم خوانده‌ام و یادداشت‌های متعددی برای تفریظ و انتقاد محتویات کتاب برداشته‌ام تا در مقاله، جامع و شاملی بر پژوهندگان و خوانندگان مجله عرضه دارم. اینک و بطور ساده و مجمل می‌گویم از موقع استقلال افغانستان تا امروز کتابهای متعددی به زبانهای مختلف و به فلم نویسندگان شرقی و غربی در باره، افغانستان نوشته شده ولی جای چنین اثر مفیدی همواره خالی مانده بود.

موضوع افغانستان و سرنوشت این ملکو ملت برادر برای مردم ایران همواره امری حیاتی و اصلی محسوب میشده ولی بعد از تألیف تاریخ اعتضاد السلطنه که یکصد و بیست و اندی سال پیش نوشته شد تا این زمان کمتر از آن مقداری که ضرورت داشته در این زمینه قلمفرسائی شده است.

انتشار این کتاب و استقرار حکومت ملی مستقل در سرزمین افغانستان در آینده به نویسندگان آزموده هر دو کشور میتواند مجال تازه‌ای برای کشف منابع اختلاف و یافتن طرق اتفاق و یگانگی میان دو کشور ببخشد.

اینک مقدمه، این سخن در باره، کتاب افغاننامه چون بطول و تفصیل انجامید و حجم گفتار از حد تکمیل این بحث گذشت به امید اغتنام فرصتی دیگر جهت اتمام بحث کلام را به پایان می‌آورد و مراتب تقدیر و تمجید خود را از این خدمت ارزنده صمیمانه بار دیگر به مؤلف محترم کتاب تقدیم میکند.